بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لاحد و شکر لاعد متصرفی را که جمله تصریف و تعلیل و تغییر

و تحویل در قدرت کامله اوست جل جلاله و عم نواله و

درود بی شمار و تحفه بی حصار بر افضل بشر که رحمة

للعلمین در صفت پیغامبر اوست صلی الله علیه وسلم من

الازل الی الابد و علی آله الاخیار و اصحابه

من المهاجرین و الانصار رضی الله عنهم و رضوا عنه
اما بعد میگوید کمترین بندگان عبدالعلیم نصرالله خان احمدی
خویشگی خورجوی درگذر و حق ازگرده او که هرگاه
تقدیر الله این سرگردان را بناحیه مظفرنگر که باقصی
غایت غربی ملک دوآب سمت رسانیده و بخلان
مشتاق ملاقی گردانیده از اهنای اینکه شوقی
تحصیل علوم رسمیه از اول در سر سید اشتند رجوع
بخواندن سبق کردند و کیسه ابتداء کتب عربی بر آنها
غلبه میکردند مستدعی تحریر رساله مختصر در فن صرف که
مبتدیان را بکار آید میشدند فاما بسبب شیوع کثرت

مصنفات و قلت فرصت سر ابا میزدم چون درین ایام
شوق فرمائش محب محمد عارف فرزند ارجمند سعید ازلی
مولانا محمد صادق متوطن لوهاری جلال آباد سلمه الله
تعالی و دام فیضانه بر من استیلا آورده و
بار بار دست تکلیف بر دامن استبداد زده که
ترجمه متن زنجانی که همین یازده تاریخ اوست کرده
آید تا چار اسعاف عرضش را موجب سرور و فرح
دانستم و باسرع ازمنه از ترجمه اش فارغ شدم
خدای تعالی مقبول نظر گرداند که یادگاری
و دوستانرا تذکاریست و تمثیل بشنو که تا کنون

[illegible]

چون ماتن رحمه الله ایجاز را کار فرموده بود بنده
الهی جل شانه در اینجا تشریح کرده ام و بلفظ التصریح
شروع و به فقط ختم نموده ام تا عبارت
ما بین این الفاظ دال بر آن باشد که این بیان
از جانب مترجم است نه از طرف ماتن آگاه
باید بود که تصریف در لغت بمعنی تغییر است
و باصطلاح قوم صیاغت گردانیدن اصلی است
بسوی امثله مختلفه برای معانی مقصوده که
بدون آن حاصل نشوند فعل یا ثلاثی است یا
رباعی و هر یک از آن یا مجرد است و یا مزید و

[illegible]

وهر یک از ان یا سالم است یا غیر سالم و مراد
از سالم فعلی است که حرف اصلیهٔ او که فاء و عین و
لام بود از حروف علت و همزه و تضعیف باشند
اما ثلاثی مجرد اگر فعل ماضی او مفتوح العین
بود مضارع او یا مضموم العین آید یا مکسور
العین چون نَصَرَ یَنْصُرُ و ضَرَبَ یَضْرِبُ و گاهی
مفتوح العین اگر عینش یا لامش حرفی از
حروف حلق بود و آن همزه و ها و خا و حا
و عین و غین باشد نحو سَأَلَ یَسْأَلُ و مَنَعَ یَمْنَعُ و
شاذ است اَبی یَابی و اگر ماضی او مکسور العین با

مضارع او یا مفتوح العین آید نحو عَلِمَ یَعلَمُ
و یا مکسور العین اگر مثال باشد چون وَرِثَ یَرِثُ
و وَمِقَ یَمِقُ و وَثِقَ یَثِقُ از باب حَسِبَ یَحسِبُ مع
خواست خود و اگر ماضی او مضموم العین باشد
مضارع او همچنان باشد نحو حَسُنَ یَحسُنُ و
وزن رباعی مجرد فَعلَلَ است مثل دَحرَجَ
یُدَحرِجُ دَحرَجَةً و دِحراجاً اما ثلاثی مزید به
قسم است اول آنکه ماضی چهار حرفی بود چون
اَفعَلَ نحو اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً و فَعَّلَ نحو فَرَّحَ
یُفَرِّحُ تفریحاً و تفرحةً و تفریحاً است

و فاعل نحو قاتل یقاتل مقاتله و قتالا و قیتالا

دوم آنکه ماضی او پنج حرفی باشد بزیادة

تاء در اول نحو تفعّل مثل تکسّر یتکسّر تکسّرا و

تفاعل نحو تباعد یتباعد تباعدا و بزیادة

همزه در اول نحو انفعل مثل انقطع ینقطع انقطاعا

و افتعل نحو اجتمع یجتمع اجتماعا و افعلّ نحو احمرّ یحمرّ

احمرارا سیوم آنکه ماضی او شش حرفی

باشد مثل استفعل نحو استخرج یستخرج استخراجا

و افعالّ نحو احمارّ یحمارّ احمیرارا و افعوعل نحو

اعشوشب یعشوشب اعشیشابا و افعوّل نحو

اجلوذ یجلوذ اجلواذاً و افعنلل نحو اقعنسس

یقعنسس اقعنساساً و افعنلی نحو اسلنقی یسلنقی

اسلنقاءً اما رباعی مزید پس اوزان او

تفعلل کتدحرج یتدحرج تدحرجاً و افعنلل نحو

احرنجم یحرنجم احرنجاماً و افعلل نحو اقشعر یقشعر

اقشعراراً **تنبیه** فعل یا متعدی است

یعنی از فاعل بمفعول میرسد چنانکه گوئی

ضربت زیداً و آنرا واقع و مجاوز هم گویند

یا متعدی که صرف بر فاعل تمام شود

کقولک حسن زید و آنرا لازم و غیر واقع هم

هم نامند و چون خواهی که فعل لازمی را از ثلاثی
مجرد متعدی کنی در باب تفعیل خواه افعال بر
چون فرحت زیدا و اجلسته و یا که بر مفعول حرف
جر داخل کنی و هذا فی الکل مخون هبت بزید
وانطلقت به فصل در بیان امثله گردانهای
افعال مذکوره بدانکه ماضی فعلی است که دلالت کند
بر حدوث و وجود امری در زمانه گذشته
التصریح آن یا معروف است که اسنادش بسوی
فاعل مذکور بود یا مستور و یا مجهول که [illegible]
ندارد فقط و اول ماضی معروف [illegible]

مفتوح باشد نحو نصر نصرا نصروا نصرت نصرتا
نصرن نصرت نصرتما نصرتم نصرت نصرتما
نصرتن نصرت نصرنا و برین قیاس است افعل
و فعل و فاعل و تفعل و تفاعل و انفعل و افتعل و
افعل و استفعل و افعال و افعوعل و افعول و
افعلل و افعنلی و تفعلل و افعلل تا آخر و حرکات
الفات نخستین را اعتباری نیست زیراکه
زائده اند که در ابتدای می آیند و
بدرج کلام می افتند و چون خواهی که
از ماضی معروف مجهول بنا کنی اول او را

ضمه و ما قبل آخر را کسره و متوسط متحرک را
نیز ضمه اگر باشد چون فُعِّل فُعِلَ و افعل و فوعل و
تفوعل و تفعلل و افتعل و استفعل و مضارع
ماخوذ است از ماضی باتیان حرفی از زوائد
اربعه در اولش و آن همزه و نون و یاء
و تاء است و مجموعه آن آتین و أتیت و نأتی
است همزه واحد متکلم راست و نون متکلم مع
الغیر را و تاء مخاطب را اعم است از انکه
مفرد باشد یا مثنی یا جمع و مذکر باشد یا مؤنث
و دو صیغه غائب را یعنی غائبه مفرده و مثناة

و یا و از برای مذکر غائب است اعم است از انکه
مفرد باشد و یا مثنی و جمع و هم برای جمع
مؤنث غائبه است و مضارع صلاحیت معنی حال و
استقبال هر دو دارد چنانچه گوئی یفعل الان
و یفعل غدا ایس اول حال و حاضر و ثانی
را مستقبل نامند و چون برین لام مفتوح
داخل کنی بزمان حال مخصوص کردد کقوله
تعالی انی لیحزننی ذهبه که بران سین
و سوف داخل کنی مخصوص کردد بزمان
استقبال چنانچه گوئی سیعلمون و سوف

و سکون نون و معروف . از مضارع همیشه
مفتوح الاول باشد مگر آنکه ماضی او چهار حرفی
باشد آنگاه مضموم الاول بود چون یدحرج
و یکرم و یفرح و یقاتل و ما قبل آخر اینجمیع
مضارع مکسور باشد ابداً امثال مضارع معروف
مضموم العین نحو ینصر ینصران ینصرون تنصر
تنصران ینصرن تنصر تنصران تنصرون تنصرین
تنصران تنصرن انصر ننصر و علی هذا القیاس
یضرب و یعلم و یدحرج و یکرم و یکسر و
یتباعد و یتجمع فیها تا بشمر و مضارع

[illegible]

مجهول همیشه مضموم اول باشد و ما قبل
آخرش مفتوح نحو نُصِرَ و یُنصَرُ دُحرِجَ و یُکرَمُ و یُستخرَجُ
و لا داخل می‌شود و ما و لا نافیه‌اند بر
مضارع و آن هیچ تغیر در صیغه نکند مگر
در معنی نحو لا یَنصُرُ لا یَنصُرانِ لا یَنصُرونَ لا تَنصُرُ
لا تَنصُرانِ لا یَنصُرنَ لا تَنصُرُ لا تَنصُرانِ لا تَنصُرونَ
لا تَنصُرینَ لا تَنصُرانِ لا تَنصُرنَ لا اَنصُرُ لا نَنصُرُ و
ما یَنصُرُ آه و بدخول جوازم ساقط می‌شود
حرکت آخر واحد و حرف علت و نون
تثنیه و جمع مذکر و واحد مؤنث حاضر و

و سه ماند در همه حال نون جمع مؤنث که
آن ضمیر است مثل واو در جمع مذکر نحو لم ینصر
لم ینصرا لم ینصروا لم تنصر لم تنصرا لم ینصرن
لم تنصر لم تنصرا لم تنصروا لم تنصری لم تنصرا
لم تنصرن لم انصر لم ننصر و در حال ناصب بر
مضارع ضمه را مبدل بفتحه و نونات را
ساقط گرداند سوای نون جمع
لن ینصر لن ینصرا لن ینصروا لن تنصر
لن تنصرا لن تنصرا لن تنصروا
تنصری لن تنصرا لن تنصرن لن انصر لن ننصر

عطف
و از جواز م لام امر است در غائب نحو

لینصر لینصرا لینصروا لتنصر لتنصرا لینصرن

برین قیاس است لیضرب و لیعلم و لیدحرج

تا لیقشعر و لا ناهیه است نحو لا ینصر لا ینصرا

لا ینصروا لا تنصر لا تنصرا لا ینصرن لا تنصر

لا تنصرا لا تنصروا لا تنصری لا تنصرا لا تنصرن

لا انصر لا ننصر باقی جمیع امثله را برین قیاس

باید انگاشت و امر حاضر ساخته می‌شود

از لفظ مضارع حاضر باسقاط حرف

مضارع پس اگر مابعدش متحرک باشد

آخر را بصورة مجزوم آرند چنانچه از

تدحرج دحرج دحرجا دحرجوا دحرجي

دحرجا ودحرجن همچنین فسرح وقاتل و

تکسر وتباعد وتدحرج واگر ساکن بود

در اول همزه مکسور آرند مگر اینکه عین کلمه

مضارع مضموم بود ورنه مضموم آرند و

با آخر حکم لم جاری کنند نحو انصر انصرا

انصری انصرا انصرن وهمچنین اضرب

واعلم وانقطع واجتمع واستخرج تا آخر

ودر اکرم همزه را قطعی دادند تا ...

[illegible]

شده است ازین جهت است که کلمه از لفظ [illegible]

اصل متروک که [illegible] تا کرمست و چون دو
تا در اول مضارع جمع شود نحو [illegible] تفعل
[illegible] تفاعل و تفعّل بسیار ثابت [illegible] تجنّب و
تقابل [illegible] و یا حذف یکی [illegible] القرآن [illegible]
و نار [illegible] تلظّی و تنزّل الملائکه و اگر [illegible]
[illegible] [illegible] اشتغل
[illegible] [illegible]
چون اصطلح [illegible] [illegible] اصطلح
[illegible] [illegible]
[illegible] اصطلح [illegible] اصطلح

را فصل میکند ... که فا اشتغال دال یا ذال بازاء

بود دیدار گزیده شود تا او بدال مهمله چون

ادره و اذکره از وجره و کاسه در آخر

فول ... اسم ماضی و حال نون تا که ...

... نون بر دو قسم است خفیفه و ثقیله

اول ساکن باشد و دوم مشدد و مفتوح باشد

... اگر در ثقیله در جمع مونث که مکسور ... آید

چون ان ادخلن را ادخلان ... آید

نون جمع مونث تا که فصل کند میان نون تا

و نون خفیفه در تثنیه و جمع مونث نمی آید

اجتماع ساکنین بے محل چنانچه اجتماعی روا بود که

حرف اول مدّ و ثانی مدغم باشد نحو دابّة و

نون اعرابی بسبب آمدن نون تاکید از یفعلان

و تفعلان و یفعلون و تفعلون و تفعلین بیفتد و

واو از یفعلون و تفعلون و یا از تفعلین بیفتد

مگر وقتی که ماقبل واو و یاء مفتوح باشد نحو

لاتخشون و لاتخشین و لتبلون و اما ترین و

ماقبل نون تاکید مفتوح باشد در فعل واحد

مذکر و واحده غائبه و متکلم و مضموم می‌شود

در جمع مذکر مکسور می‌گردد در واحده مخاطبه

در واحده مخاطبه مثلا در امر غائب موکد
بنون ثقیله لینصرن لینصران لینصرن لتنصرن
لتنصران لینصرنان و بنون خفیفه لینصرن لینصرن
لتنصرن و در امر حاضر موکد بنون ثقیله انصر
انصرن انصرن انصران انصرن انصرنان و
بنون خفیفه انصرن انصرن انصرن و برین قیاس
هست باقی نظائر از اضربن و غیره المقصود
از ینجا است که نون تاکید در امر مطلق و در مضارع
بلام تاکید و لای نهی و حرف استفهام و غیرها
... فقط ... علی ... فی مجرد

[illegible]

اکثر بر وزن فاعل آید نحو ناصر ناصران ناصرون
ناصرة ناصرتان ناصرات و نواصر و اسم مفعول
از ثلاثی مجرد غالباً بر وزن مفعول آید نحو
منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان
منصورات و چون مفعول از لازمی سازند
آنرا متعدی بحرف جر نمایند و به لحوق ضمیر
تثنیه و جمع و مذکر و مونث سازند نحو ممرور به
ممرور بهما ممرور بهم ممرور بها ممرور بهما ممرور بهن
ممرور بک ممرور بکما ممرور بکم ممرور بک ممرور بکما
ممرور بکن ممرور بی ممرور بنا و اسم تفضیل

و مفعول بر وزن فعیل آید نحو رحیم یعنی راحم
و قتیل بمعنی مقتول و چون فاعل و مفعول از غیر
ثلاثی مجرد سازند میم مضموم بجای حرف
مضارع آرند و ما قبل آخر را در فاعل کسره
و در مفعول فتحه دهند نحو مُکرِم و مُکرَم و مُدحرِج و مُدحرَج
و در مضاعف نحو مستعِد و مستعَد دیگر صیغه فاعل
و مفعول در بعضی جا باللفظ متحد و تقدیرا مختلف باشد
المنصرم و در مقام قلب ادغام فاعل و مفعول متحد
اللفظ و مختلف الاصل بوده است در اصل فاعل
ما قبل مکسور بود و در اصل مفعول ما قبل مفتوح باشد

فقط نحو محابّ و متحابّ و مختار و مضطرّ و معتدّ و

منصبّ و منصبّ فيه و متحابّ و متحابّ عنه فصل

در بيان مضاعف كه آنرا اصمّ هم گويند

و آن از ثلاثى مجرد و مزيد كلمه است كه عين

و لام او از جنس واحد باشند نحو ردّ و اعدّ كه در

اصل ردد و اعدد بود و از رباعى كلمه است

كه فاء و لام اول او از يك جنس باشند و عين و

لام ثانى او متحد الجنس و آنرا مطابق هم نامند نحو

زلزل يزلزل زلزلة و زلزالاً فهو مزلزل

و مزلزل و زلزل لا تزلزل و مضاعف كه با معتل

ملحق نشود از بهر آنکه کاف حرف ضعیف
مبدل نگردد کقوله املیت بسطت احطت
و گاهی نیز حذف شود مثل بسطت و ظلت بفتح فاء
و کسر آن در جمعه نیز است و ظلت و
[illegible] و گاهی [illegible] ادغام [illegible] با وجود آن
[illegible] در هم درج کردن باشد بعد
اسکان [illegible] اول [illegible]
[illegible] نیز گویند و ادغام واجب است در
مثل مد بمد و اعد بعدلا و اسوو بسود و اسواد
بسواد و القد بقد و اعتد بعتد و اسعد

یستعد واطمان یطمان وتما دیتا والقصر یح

چون دو حرف متجانس متقارب دریک کلمه

واقع شوند وثانی متحرک باشد پس ادغام

دران واجب است فقط وهمچنین در مجهول

چون مد یمد یا [illegible] جمله لفظا [illegible] بر این قیاس باید

کرد وهمچنین در [illegible] که مصدر است وادغام [illegible]

است در فعلی که الف و واو و یا ضمیر بدان

متصل شود نحو مدا مدوا مدی وممتنع است در مثل

مددت [illegible] مددتا [illegible] مددتن [illegible]

[illegible] واحد [illegible] ولا [illegible]

الصحیح هر فعل که ضمیر بارز مرفوع متحرک بدان
متصل شود در آن ادغام ممتنع است زیرا که
اینچنین ضمایر که مثل جزء کلمه اند می خواهند که
ماقبل ساکن لازم باشد و آن ثانی است
از متجانسین در مثل اشاره کردیم پس در اینجا
ادغام غیر ممکن است فقط و جائز است ادغام
چون واحد جازم داخل شود پس اگر مکسور
العین یا مفتوح العین است لامش را کسره
و فتحه هر دو خوانند چون در یفر لم یفر لم یفرّ
و در یعض لم یعض لم یعضّ و ضمه ساکن گذارند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواهد در قسم فاعل چون با دو دال ابدال یابد

ماده ماد و مادین ماده و مواد و در قسم مفعول

باشد ممدود و ممدود ان لکفرو الخ فصل در

و آن کلمه است که یکی از حروف اصلیه و

حرف علت نباشد که واو و الف و یا بود و در
اصطلاح حرف مد و لین باشد یعنی الف این و واو
بواو و یا منقلب می شود و معتل با نواع خود ... بود
اول معتل فا که مثال باشد چه مثال صحیح است
باجتماع حرکات در ماضی الصحیح یعنی چنانکه
ماضی صحیح متحمل حرکات می باشد همچنین ماضی
مثال نیز متحمل حرکات می شود و آن دو قسم است
واوی و یائی فقط چون وَعَدَ و یسر الخ و واو
افکنده می شود از مضارع مکسور العین مع فروع
آن و از مصدر که بر وزن فِعلة با کسر باشد و در

باقی تصاریف آن سلامت مانند نحو وعد یعد
عدة فهو واعد و ذاک موعود و عد لا تعد و
همچنین است و من یوق سعة النصایح یعد در اصل
یوعد بود واو واقعست بعد یا مفتوحه و ما قبل
کسره تحقیقی لهذا دور کرده شد عدة در اصل
وعد بود فاء فعل مصدر ربوده حذف کردند
وعوض آن در آخر تا را آوردند و برائی منع
ابتدا بسکون بحکم الساکن اذا حرک حرک
بالکسر عین را کسره دادند عدة شد و گفت
تفتازانی رحمه الله که کسره واو را بعین نقل

واو واقع دا از برای آنکه واو خفت ضمه است در میان دو ضد خود که فتحه و کسره است خواه تحقیقی باشد چون یوعد خواه تقدیری چون یوضع واقع شود واز از سبب ثقل بیفگنده شود چون یعد و یضع از افزودن ثقل بسبب واقع شدن واو میان یاء مفتوح و کسره ۱۲ مولانا

کردند بسبب ثقل آن بر واو و واو را حذف کردند
و تا عوض در آخر آوردند عدة شد و عِدَة
موضوع شد از یعد علامت مضارع را دور
کردند ما بعد آن متحرک بود اخر را ساکن
کردند عد شد لا تعد در اصل لا تعد بود لا نهی
در اول آوردند و اخر ساکن کردند لا تعد شد
فقط و چون که ما قبل مضارع دور شود
واو محذوف باز آید نحو لم یعد و لم یوعد و در
مضارع مفتوح العین واو نه افتد نحو وجل یوجل
ایجل و آن در اصل اوجل بود واو ساکن

بسبب کسره ما قبل بیا بدل شد و چون ما قبل آن ضمه
آید بواو باز گردد در لفظ بیته و کتابیه چنانکه بنیا نیز
کل لفظ بواو نمایند و کتابت بیا و در مضارع
مضموم العین هم ساو و افتد نحو وجه یوجه اوجه
لا توجه و واو از یطا و یضع و یسع و یدع
افتاد زیرا که مضارع مکسور العین است
اصلا و فتحه درین براسطه رعایت حرف
حلق است و آزید رسبب مرادف بودن با معنی
یدع و استعمال ودع و وذر تا که ماشقی
یدع و یذر است بیع دیگر مشتقات اگرچه ترک

اگرچه ترک کردند گر حذف فاء دال بران است
که فاء واو هست ندیاء که آن سے ماند در همه
حال نحو یمن ییمن و یسر ییسر و ییس وییئس و
یاسے از فعل چون الیسر یوسر الیسار را
فهو موسر و ذاک موسر یاے ساکن بسبب ضمه
ما قبل بواو بدل شد و از افتعال اگر واو یا یاء
بجاے فاء واقع شوند بتا مبدل شوند پس در تا
ادغام یابند نحو التعد اتعاد فهو متعد و
التیسر اتسار را فهو متسر و گفته شود اتعد
یا التعد اتعاد فهو متعد و ایتسر یا الیسر اتسار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۴

فيه موقسه وهذا امكان موقسه فيه التصريح بتعيه

در اصل يوتعسه بود واو را بالف بدل كرده

تبعا للماضي ولخفتها تنبيه الياء فان الثقل فيها

اكثر من الالف فقط در مثال ازضاعف

غير معتل باشد نحو ودّ يود مثل عضّ يعض بود

اعضض دوم معتل كه اجوف باشد وذو ثلثه

نيز نامند زيرا كه ماضي واحد متكلم او ست

حرف سه باشد چون قلت وبعت پس در ماضي

ثلاثي مجرد معين به الف مبدل بسه شود اسم

است از انكه واو وياي زائد زيرا كه خود متحرك

سے باشند وما قبل آنها مفتوح نحو صان و
باع و چون بانضمے مجرد ضمیر متکلم یا حاضر یا
ضمیر جمع غائبہ متصل شود انتقل کرده شود
فَعَلَ مفتوح العین را و سے بسوے فَعُلَ مضموم
العین ویائی بسوے فَعِلَ مکسور العین تا که در
صورت حذف واو ویاء ضمه بر واو دلالت
کند وکسره بریاء و فَعُلَ مضموم العین و فَعِلَ
مکسور العین چون اصلے باشد هیچیک تغیرے
ونقلے دران نشود التصریح چون طَوُلَ
وهیب که دران خود دلالت بر واو و

[illegible]

یاد موجود و در خوف بثقل نیست که داوی مفتوح
العین نیست تا در ریخا و دلالت بر باب مقصود
است یعنی بر غایت باب که اهم است کسره
را ابطال داشتند و بضمه نقل نکردند تا کسره
دلالت کند که از باب مکسور العین است یعنی از
از سمع فقط و ضمه و کسره عین نقل کرده
انقلاب دهند و آنرا بسبب اجتماع ساکنین حذف
نمایند نحو صان صانا صانوا صانت صانتا
صن صنت صنتا صنتم صنت صنتما صنتن صنت صنا
وهمچنین باع باعا باعوا باعت باعتا بعن بعت

بعتما بعتم بعتِ بعتما بعتن بعت بعنا التصریح
صن در اصل صونَ بر وزن فعلن بود ازان
نقل کرده بصون آوردند بر وزن
فعلن بعد ضمه واو نقل کرده
بصاد دادند و واو را بسبب التقاء ساکنین
افکندند صن شد بدانکه این تعلیل بموجب قائده
صرفیان است امّا آنچه محققان گفته اند این است
که صن در اصل صونَ بود واو متحرک ما قبلش
مفتوح آنرا بوجود شرط بالف بدل
کردند و الف باجتماع ساکنین افتاد

[illegible]

ضما و را ضمه دادند تا دلالت کند

بر حذف واو صن شد و همچنین در بعض الی

الآخر فقط و در ماضی مجهول کسره بعد

ضمه بر واو و یاء دشوار آید آنرا نقل کرده

بما قبل دهند و واو را بیا بدل نمایند چنانچه

در ضمن نقل و قلب هر دو موجود و در

بیع صرف نقل است و در مضارع معروف

اجوف مثل یصون و یبیع تعلیل صرف بنقل است

و در مضارع مجهول این تعلیل بنقل و قلب هر دو

است چون یصان و یباع القصه بیم

[illegible]

هر جا که واو و یا متحرک بعد ساکن غیر لین
زائد باشند حرکت آنها بوجود ستر اغلط
نقل کرده بما قبل دهند پس اگر حرکت
فتحه باشد واو و یا الف گردد کما قلت قیل بنا
فقط و بدخول جوازم عین مضارع
اجوف سے افتد هرگاه که با بعدش
ساکن سے شود و سے ماند چون متحرک
گردد نحو لم یصن لم یصونا لم یصونوا لم تصن
لم تصونا لم یصن لم تصن لم تصونا لم تصونوا لم
تصونی لم تصونا لم تصن لم اصن لم نصن و

برین قیاس است لم یرج لم یبعا ولم یخف لم یخافا
و همه برین قیاس است امر نحو صن صونا
صونوا صونی صونا صن و بنون تاکید
صونن صونان صونن صونن صونان صنان
و بع بیعا بیعوا بیعی بیعا بعن و خف خافا
خافوا خافی خافا خفن و بنون تاکید
نحو بیعن و خافن الی آخرها و اجوف
از ثلاثی مزید تعلیل نمی پذیرد مگر در
چار باب نحو اجاب یجیب اجابة و استقام
یستقیم استقامة و انقاد ینقاد انقیادا

[illegible]

۱۲

و انقاد ينقاد و اختار يختار اختيارا و مجهول ازين ابواب

اجيب يجاب و استقيم يستقام و انقيد ينقاد و

اختير يختار و الامر منهما اجب اجيبا و

استقم استقيما و اختر اختارا انقد انقادا

اسلوب [illegible] در باب تفعل ابواب حرف علت

سالمست مانند تقوّل و تقاول و تقوّل و تقاول

و در باب [illegible] و سائر حروف علت نحو و ابيضّ و

و ابياضّ و اسودّ و اسوادّ و در ابواب ديگر

نظائر اينها قياس بايد كرد و در فاعل

۱۲ اسم فاعل اجوف عين همزه بدل ميشود

مثل صائن و بائع و در مزید حکم تعلیل مضارع جاری نمایند مثل مجیب و مستقیم و منقاد و مختار و در اسم مفعول ثلاثی مجرد تعلیل بنقل و حذف است نحو مصون و مبیع اللفظ صحیح مصون در اصل مصوون واو متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن بود بشرائط است حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند اجتماع ساکنین شد میان واوین یکی افتاد مصون شد و مبیع در اصل مبیوع بود یا متحرک ما قبلش حرف

صحیح ساکن حرکتش را نقل کرده بما قبل دادند

اجتماع ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف

دقنا دمبوع شد بعده ضمه یا را بکسره

بدل کردند تا ملتبس بواوی نشود

مبوع شد واو ساکن ما قبل او مکسور

واو را بیا بدل کردند مبیع شد تا منقط

ومحذوف نزد سیبویه واو مفعول است

ونزد ابوالحسن اخفش عین ، بنوتمیم در

مبیوع یا را اصلاحت دارند و در هم

معول ثلاثی مزید تعلیل قلب و نقل است

بشرطیکه در فعلش تعلیل نشده و یا شده تحویلی باب

واستقام و مثلا در صحاح [illegible] سیوم معتل اللام

که ناقص باشد و آنرا ذو الاربعه هم گویند

که واحد متکلم او از ماضی چهار حرفی است یا

پس در ماضی ثلاثی مجرد واو و یا

متحرک که ما قبل آنها مفتوح باشد بالف

مبدل می شوند مثل غزا و رمی و

عصا و رحی و همچنین در فعل [illegible]

از سه حرف بود مثل اعطی و استجز

واستقضی و همچنین در اسم مفعول آن مثل

معطی و مشتری و مستقضی و همچنین در
مضارع مجهول ناقص نحو یعطی و یغزی
و یرمی و لام در مثل فعلوا مطلقاً و در
مثل فعلت و فعلتا اگر ما قبل مفتوح باشد
بیفتد و در باقی صیغ بماند نحو غزا غزتا
غزوا غزت غزتا غزون غزوت
غزوتما غزوتم غزوت غزوتما غزوتن
غزوت غزونا و رمی رمیا رموا
رمت رمتا رمین رمیت رمیتما رمیتم رمیت
رمیتما رمیتن رمیت رمینا و رضی

[illegible]

رضیا رضوا رضیت رضیتا رضین رضیت رضیتما رضیتم رضیت

رضیتما رضیتن رضیت رضینا و همچنین است سرو اسروا

۱۰ اه و قبل واو ضمیر در رضوا و سروا فتحه

و در سروا ضمه از بهر آنست که چون لام

ضمیر بعد حذف لام در فعل متصل شود

پس اگر ما قبل واو مفتوح باشد مفتوح ماند

و رنه مضموم و اصل رضوا رضیوا بود

ضمه بعد کسره یا دشوار آمد آنرا نقل کرده

بما قبل دادند اجتماع ساکنین شد میان

یاء و واو یا افتاد رضوا شد و در

[illegible]

مضارع معروف ناقص در حالت
رفع لام را ساکن کنند نحو یغزو و یرمی
و یخشی الا الصحیح هر جا که ضمه و کسره
بر واو و یاء بعد ضمه و کسره باشد
ساقط گردد بلا نقل در مثل یدعو و یرمی
و بنقل در مثل تدعین و یرمون چه کسره
بعد کسره و ضمه بعد ضمه و کسره بعد ضمه
و ضمه بعد کسره بر واو و یاء بر زبان
عرب دشوار می آید فقط و آخر
ناقص بجازم می افتد و بنا صیغه

[illegible]

سمی گردد در و او و یا و جازم

ناصب نون اعراب را می افکند

نون جمع مؤنث را نحو لم یغز لم یغزوا

لم یغزوا و لم یرم و لم یرمیا و لم یرموا

و لم یرض و لم یرضیا و لم یرضوا و

لن یغزوا و لن یرمی و لن یرضی

و در تثنیه و جمع مؤنث لام ساقط نشد

و از جمع مذکر و واحد مؤنث حاضر

افتد نحو یغز و یغزوا ان یغزون تغز

تغزو ان یغزون تغزو تغزی ان تغزون

تغزین تغزوان تغزون اغزو ونغزو و
و در این گردان جمع مذکر غائب و جمع
مؤنث غائب و جمع مذکر حاضر و جمع مؤنث
حاضر از جهت لفظاً یکی و وزن آن مختلفست.
و اما به اختلاف چه وزن جمع مذکر
یفعون و تفعون است که حذف لام الفعل شده است و
واو ضمیر در لام آن سبب اعلال جمع شده تکثیر افتاده ام
وزن جمع مؤنث یفعلن و تفعلن که اصل بلا حذف
است و تکثیر در ... به سه صیغه یرمیان
یرمی یرمیان یرمون ترمی ترمیان یرمین ترمی
ترمیان ترمون ترمین ترمیان ارمی نرمی

ارمی ترمی واصل یرمون یرمیون بود
درین قاعده رضوا جایز شد و
مضارع ناقص که قبل لام او کسره بود
در تعلیل حکم یرمی دارد نحو یهدی
و تناجی و ترتجی و ینبری و یستدعی و یرتجی
و یبدری و مضارع ناقص که قبل لام
او فتحه بود واوش یاء و یائش الف گردد
نحو یرضی ترضیان یرضون ترضی
ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون
ترضین ترضیان ترضین ارضی نرضی.

[illegible]

الصحیح و اوثالث چون مجاوز

از سوم شود نه بعد ضمه یا کسره دلیل بعد

فتحه الف فقط و همچنین بتمطّی و بتصابی

و تشلّی و در صرف یرسی و یرسی واحد

مؤنث حاضر و جمع مؤنث لفظاً برابر یکسـ

وزن بود و تقدیراً مختلف یعنی وزن

واحد مؤنث حاضر ترمین و ترضین بر وزن

تفعین و تفعلین بحذف لام باشد و وزن جمع

مؤنث ترمین و ترضین بر وزن تفعلن و

تفعلن باثبات اللام بود و در الامر منه اغز

اغزُوا اغزُوا اغزُونَ و ارمِ ارمیا

ارموا ارمی ارمیا ارمین و ارضَ

ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین

فصل [illegible] زاید شود اغزون و ارمین ارضین

اسم فاعل از ثلاثی مجرد ناقص بر وزن فاعل

غازٍ غازیان غازون غازیة غازیتان

غازیات و غواز و همچنین رام و راضی

در اصل غازو بود واو را با یا بدل

کردند چه واو بطرف افتاده

وما قبل آن مکسور بود بیا بدل گردد چنانکه
در غزی پس ضمه را که بعد کسره واقع شده بود
آمد حذف کردند اجتماع ساکنین شد
میان یاء و نون تنوین یا افتاد غاز شد
و غازیه که مونث است فرع است مر
مذکر را و تا عارضی است که بر اصل کلمه
افزوده شده علامت تانیث و
اسم مفعول از ثلاثی مجرد ناقص واوی
بر وزن مفعول آید یائی بر وزن
مرمی آید و مرمی که در اصل مرموی

[illegible]

بود واو را بیا بدل کردند وما قبل آنرا
کسره دادند چه هرگاه که واو و یاء
در یک کلمه جمع شوند واول ساکن
باشد واو را بیا بدل کنند و یا را
در یاء ادغام نمایند و ما قبل آنرا کسره
گذارند مرمی شد و از اینجاست که مفعول
از واوی عدو و از یائی بغی اید
و فعیل از واوی صبی از یائی شری
... واو بیا بدل شود

یا زیاده از آن و ما قبلش مضموم نبود
به الف شود و بیاء چون اعطی یعطی اعتدی
یعتدی و استرشی یسترشی و تاء ضمیر
چون اعطیت و اعتدیت و استرشیت
و همچنین لغا زینا و تراجینا چهار رم معتل
عین و لام که آن لفیف مقرون باشد
نحو شوی یشوی شیا مثل رمی یرمی
رمیا و قوی یقوی قوة و روی
یروی ریا مثل رضی یرضی رضیا
فهو ریان و امرأة ریا مثل عطشان و

و عطشی وارد [illegible] و مانند اعطی و [illegible]

چون رضی و [illegible] حیوة فهو حی و حیا

و حیا فهما حیان و حیوا فهم احیا و جائز است

حیوا بتخفیف مثل رضو و احی مثل ارضو [illegible]

یحیی احیاء و حایا یحایی محایاة و استحیی

یستحیی استحیاء و بعض بسبب کثرت استعمال

استحی یستحی استح گویند چنانچه لا ادر بجای

لا ادری [illegible] معتل [illegible] و لام کلفیف

[illegible] سفر [illegible] است [illegible]

لقی یلقیان یلقون [illegible]

و در وقف با آخرها هم آرند شوقفته نون

تاکید چون لتقین قیان قن قین قیان قینان

وصحیح بود بجز کرحضی بیرحضی ابج مثل ارض

ششم معتل فا و عین است مثل بین که نام جای

است و یوم که بمعنی روز و نام وادیست در

جهنم و ویل که موضعیست در جهنم و هم کلمه

عذاب است و ازین نوع فعلی موضوع نیست

چه فعل اثقل است از اسم و هفتم معتل فا و عین

و لام است که آن واو و یای باشد و این

بجز و نام حرفین است فصل در بیان

مهموز بدانکه حکم آن در جمیع تصاریف
حکم صحیح است زیراکه همزه از حروف صحیح
باشد لیکن گاهی تخفیف کرده می شود
چون واقع شود غیر اول زیراکه حرف شدید
است که از اقصی حلق بر می آید نحو آمن یا مل
کنند مثلا اول اصل ابدال است همزه ساکنه را
بوفق حرکت ما قبل بدل کردند زیراکه
چون دو همزه در یک کلمه جمع شوند
و دوم ایشان ساکن بود واجب است قلب
ثانیه بوفق حرکت ما قبل [illegible]

۹۵

وامن وایمانا و هرگاه که همزه اولے

همزه وصل بود و دو کنند ثانیه بر وقت وصل

الف صحیح اهم است از نیکه یا قبل ثانیه بعد حذف

همزه وصل مفتوح بود یا نه مثل قوله تع

الی الهدی ائتنا بما نعدنا ومنهم من یقول

ائذن لی و فلیؤد الذی ائتمن فقط و حذف

همزه خذ و کل و مر خلاف قیاس است بسبب

کثرت استعمال ایشان است امر برا اصل می آید

هنگام وصل قوله تعالی وامر اهلک بالصلوة

وا از رایا زر و هنا یهنأ مثل ضرب یضرب ایزر

مثل اضرب و آدب یا دب مانند حسن یحسن و سال
یسال مثل منع یمنع و جائز است سال یسال
نیل مانند خاف یخاف خف و آب یوب اب
وساء یسوء مثل صان یصون صن و جاء یجئ جئ
مثل کال یکیل کل فهو ساء و جاء النصر یح اصل
سیاء و جاء ساوء و جای بود ذوات و یاء
یعنی فاعل است و فعل او فعل است ابتدا ابهمزه
بدل کردند ر او جاء شد بعد ه د
مشترک در یک کلمه جمع آمدند و یکی از آن
مکسور است ثانیه را یا بدل کردند ساء ی

و جاری شد ضمه بعد کسره بر یاء و دشوار آمد

آنرا دور کردند اجتماع ساکنین شد میان

یاء و نون تنوین یاء افتاد ساع و جاء

بموجب قول سیبویه و خلیل میگوید که اصل جاء

سایر و جایی بوده است عین را

بموضع لام و لام را بموضع عین بدل کردند

بعده تعلیل کردند چنانکه فی قاض و سا

یا سوم مثل و عاید عوائی یا ئی باشند رجمی

و الامر منه ایت مثل ارم و تقتضی بهمزه

را حذف کرده است میگویند شیئا بخذ و دا

یای مانند وسیے قیلتی ق واوسے یا وسے
ایا مانند شوی لیشوسے شیا و ۲ لا مرمنه لیو
ونای نباسے اناء چون رحی یرسے اربع
وبرین قیاس است رآسے یرسے لیکن بعضے
بر حذف همزه از مضارعش اجماع کرده
اسکو ینه یرسے یریان یرون ترسے تریان
ترون تهویم تریان ترین ارسے ترسیه
صیغه واحد مونث حاضر و جمع مونث حاضر
لفظاً متفق اند و تقدیراً مختلف چه لفظ واحد
حاضر تفعین بحذف یای ولام است و لفظ جمع

[illegible]

مؤنث حاضر تقلن بحذف عین ست و چون امر
حاضر از مضارع حاضر آسے بنا کنے
اگر بر اصل گوئی از بایشد با تشدید ارے و
بر حذف ریا ر داود ر و قف ها را باخر
لازم گر دانند چون ره ریا روا رسے
ریا رین و نجون تاکید ریان رون
رین ریان ریتان و رین ... و ن رین
... راہ رائیان رائون چون رائع رائیان
راعون و ذاک مرثی مانند مرے و
بنائے افعال از راے هم مخالف است مر اخوا

[illegible]

خود را التصریح چنانچه صرف پرسے در با
لزوم حذف همزه مخالف است تصاریف بیانے
که از اخوات پرسے است همچنین افعال از اسے
رباب لزوم حذف همزه مخالف مرافعال نا.
را لغو یعنی در پرسے حذف همزه لازم است
بیانے که موافق اوست دران حذف
همزه لازم نیست همچنین در پرسک که از باب
افعال است حذف همزه لازم است و در بیانے
که از باب افعال است و موافق پرسے است
حذف لازم نیست فقط تحواری پرسے

ارءة و اراءة و ارایة فهو مرءٍ مریان مرئون

مرئیة مرئیتان مرئیات و ذاک مریً مریان

مرءون مراة مراتان مریات والامر منه

ارِ اریا اروا اری اریا ارین و بنون

تاکید ارین اریان ارن ارن اریان

از نون ثقیله

ارینان و ارین ارن ارن والنهی عنه

لا تر لا تریا لا تروا لا تری لا تریا لا ترین

و بنون تاکید لا ترین لا تریان لا ترن لا ترن

لا تریان لا ترینان و افتعل از مهموز الفاء

نحو ایتال مانند اختار و ابتلی تا آنند است تمت

یعنی مهموز الفاء ...

مهموز الفاء و ناقص

واوی ... ۱۲

فصل در بیان ساختن اسم زمان و اسم
مکان بدانکه از مضارع مکسور العین بر وزن
مفعِل مکسور العین آید چون مجلس و مبیت و از
مضارع مفتوح العین و مضموم العین بر وزن
مفعَل مفتوح العین آید چون مذهب و مقتل و
مشرب و مقام و شاذ است مسجد و مشرق
و مغرب و مطلع و مجزر و مرفق و منسک و
منبت و مسقط و مفرق و مسکن و مشجد و
مسکن و مطلع بفتحه عین هم روایت کرده
اند اما بموجب قیاس در همه فتحه جائز است

این همه الفاظ که ذکر کرده شد از باب یفعل مضموم العین است پس کسره این شاذ باشد

پس قاعده ظرف که مذکور کردم وقتی
مے خواهد بود که فعلش صحیح الفاء
و اللام باشد ورنه معتل الفاء همیشه
مفعِل بکسر العین خواهد بود چون موعد و
موضع التصحیح و نزد کسائی و فراء
مفتوح العین خواهد آمد چون موجل و
موضع فقط و از معتل اللام همیشه مفعل
مفتوح العین خواهد بود مانند ماوے
و مرمے و مروے و گاهے بر لفظ
تاء تانیث نیز داخل مے شود مثل

یعنی معتل الفاء و [illegible]

مسطنة و مقبرة و مشرقة و مشا و است مشرقة

و مقبرة بالضم و اسم الظرف از رباعی و ثلاثی

مزید همچو مفعول آن باب باشد لفظاً چون مدخل

و مقام و برای مکانی که در ان کثرت

شئ باشد گفته شود مفعلة از ثلاثی مجرد

نحو ارض مسبعة و ماسدة و مذئبة و مبطخة

و مقثاة و اسم آلة آن کلمه است موضوع

برای چیزیکه فاعل بدان علاج می‌کند

مفعول را تا که اثر فاعل بمفعول رسد

التصحیح چون منشار که کلمه است موضوع

بر استوار کرده که بدان چهار رسته بر دو چوب
را تا که اثر بر هیچ یکی از ایشان به چوب رسد
قنطره و زنش مشعل معلق سعال الاسنان چون
محلب و کسیر و مفتاح و مصفاة و مرقاة
را نیز بعضی اسم آلت گفته‌اند که الصقو
بود بعضی نردبان و بعضی بیم مرقاة
را غمز داد مراد باواز ان مکان باشد
نه آله و آنکه اسم آله بضم میم و عین
(آمده مثل ذوات سحو مدهن و مشغل و
مدق و منخل و مکحلة و محرضة و مدق و دقة

بکسر میم و فتح عین بروجی قیاس نیز آمده

بیسه بدانکه فتحه با الفتح مصدر از ثلاثی

مجرد بر است مرة آید نحو ضربت ضربة

بعید نصرت نصرة و اگر خواهند که از ثلاثی

مزید خواه از رباعی بر اسم مرة آرند

در مصدر آن تا زیاده کنند چون

اعطاء اعطاءة و انطلاق انطلاقة و استخراج استخراجة

اسم مرة خواه رباعی که در آن تا

آن را مر فتوحة گردانند

در رحمة گویند رحمة

رحمة واحدة و درجة درجة و صلوة

و فعلت بالکسر

بیان فرعی بوداز

فصل آنچه گویند

چون حسن الرحمة

و الحکمة

والبرکة

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

علی خیر خلقه سید العالم قرة

عیون آدم محمد و آله

واصحابه اجمعین

تمت تمام

شد

غلطنامه خوض ترجمه متن ترنجا سنے

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	میگوید	میگویم	۲۵	۴	ظلمت و	ظلمت
۴	۶	تغییر	تفسیر	۲۷	۷	چون زاحد	چون بر فعل واحد
۶	۸	ماضی	ماضی او	۲۸	۵۰	ادر امر	در امر
۷	۷	سیوم	سوم	۲۹	۵	باجتماع	باحتمال
۸	۹	متعدی	غیر متعدی	۳۰	۴	ماقبل	قبل
۱۰	۹	آیند	مانند	ایضاً	۶	بود فاء	بود واو فاء
۱۵	۹	لن تنصر	لن تنصرا	۳۲	۲	لفظا نیة و کنایة	لفظاً نه کنایة
۱۷	۵	عین کلمه مضارع	عین مضارع	۳۳	۴	فعل	افعل
۱۹	۴	مازضی	ماضی	۳۴	۳	بقیه	بنسبت
ایضاً	۹	الف لو	الف بعد نون	ایضاً	۴	مضاف غیر	مضاف مثل حکم مضاف غیر
۲۴	۲	مستنجب	مستحاب	ایضاً	۶	معتل که	معتل عین که

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۸	ماضی زائد	ماضی کے زائد
۵۰	۵	پرسے	پر عوسے
۵۱	۹	بحذم	محذوف
۵۲	۱	اغزو اغزو	اغزو اغزی اغزو اغزون
۵۴	۳	آو یا ساکن	آلا ہر دو ساکن
۶۰	۲	لیسا لمثلی	لیسا الا سلمثلی
ایضاً	ایضاً	یمنع وجائز	یمنع امنع وجائز
ایضاً	۴	لیسو مثلی	لیسو سوشلی

۴

غلطنامه [illegible] ترجمه متن [illegible]

موضع	صفحه	سطر	غلط	صحیح
جمله تعریف و تعلیل	۱	۲	خوشتر است	خوشتر است قدری که بطریق اجمال ذکر کرده شود جمله تعریف یعنی [illegible] [illegible] افراد [illegible] [illegible] [illegible] هر فرد [illegible] هر فرد [illegible] [illegible] اختیار [illegible] [illegible] تعلیل اشاره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]	۱	۴	معرض	[illegible]
[illegible]	۶	۹	است که [illegible]	[illegible]
[illegible] در علم	۴	۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۳	۱	[illegible]	[illegible]

قوله	صفحه	سطر	غلط	صحیح
اگر عشر	۵	۶	حروف علت	حروف سے علت
اگر مضاعف	۶	۶	باب مضموم	باب مضموم العین
ایضاً	۶	۸	اگرچہ باب	اگرچہ از باب
تفریحاً و تفریحۃ	۶	۵	بمعنی مصدر	بمعنی مصدر
دو نونات را	۱۵	۱۱	فاعل	عامل
از برای آنکه	۱۸	۲	پیدا کردہ	پیدا کردہ است
بجای فاء افتعال	۱۸	۶	مجهورات	مجهورت
ایضاً	۱۸	۱۳	ضوسے مستنفر	ضوسے مستفر صیغہ
فاء افتعل	۱۹	۱۵	سهولت	سهولت
ایضاً	۱۹	۵	بذال	بزاء
بعد الف	۱۹	۳	بما قبل شر	ما قبلش
یعنی	۳۳	۱	یعنی واقع	یعنی خواه واقع
تبعاً للاخف	۳۴	۹	بدیگر	بیکدیگر
شروط مانعہ	۳۵	۲	در بود	وجود است
یعنی بنود	۳۹	۴	موازنہ فعلے	موازنہ فعلاً و فعلے